

ماگاموشی کلاسیک

بر اساس داستانی از چارلز دیکنز



۱



ماگاموشی کلاسیک

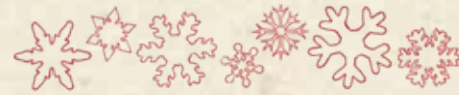


بر اساس داستانی از چارلز دیکنز

سرود گریسمس



جرونیمو استیلتن
مترجم: فریبا چاوشی



Original text by Charles Dickens
Adapted by Geronimo Stilton
Original cover by Flavio Ferron
Illustrations by Andrea Denegri and Edwyn Nori
Graphics by Silvia Bovo
© 2013, 2018 Mondadori Libri S.p.A. for PIEMME, Italia
© 2022 for this Work in Persian language, Houpa Books
International Rights © Atlantyca S.p.A., corso Magenta
60/62 - 20123 Milano - Italia -
foreignrights@atlantyca.it- www.atlantyca.com
Based on an original idea by Elisabetta Dami
Geronimo Stilton names, characters and related indicia are
copyright, trademark and exclusive license of Atlantyca
S.p.A. All Rights Reserved. The moral right of the author
has been asserted
Original title: Canto di Natale
www.geronimostilton.com

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر
(Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر
دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Atlantyca، خریداری کرده است.



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده و ناشر خارجی، برای چاپ این
کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و
بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را
پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی
در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت
نویسنده‌ی آن این کار را کرده است.



سرشناسه: استیلتن، جرونیمو
Stilton, Geronimo

عنوان و نام پدیدآور: سرود کریسمس: بر اساس داستانی از چارلز دیکنز/ جرونیمو
استیلتن؛ تصویرگر آندره‌ا دنگری، ادوین نوری؛ مترجم فریبا چاوشی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.

فروست: ماکاموشی کلاسیک: ۱.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۹۲-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Canto di Natale

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۱۹م.

Children's stories, English -- 19th century

شناسه افزوده: دنگری، آندره‌ا، تصویرگر

Denegri, Andrea

شناسه افزوده: نوری، ادوین، تصویرگر

Nori, Edwin

شناسه افزوده: چاوشی، فریبا، مترجم - ۱۳۶۷ - مترجم

رده بندی کنگره: PZV

رده بندی دیویی: [ج]۸۳۲/۸

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۶۸۱۶۲

ماکاموشی کلاسیک ۱ سرود کریسمس

نویسنده: جرونیمو استیلتن
تصویرگر: آندره‌ا دنگری، ادوین نوری

مترجم: فریبا چاوشی

ویراستار: شایسته ابراهیمی

مدیر هنری: علی بخشی

طراح گرافیک متن: بهار یزدان‌سپاس

تایپوگرافی: مهدخت رضاخانی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۹۱-۵

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۹۲-۳



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۵۳۷۶۵

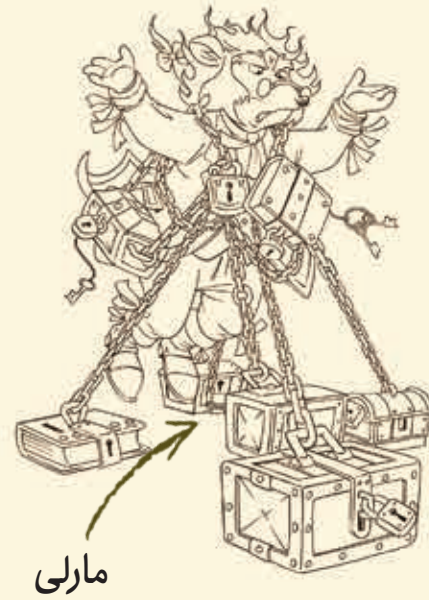
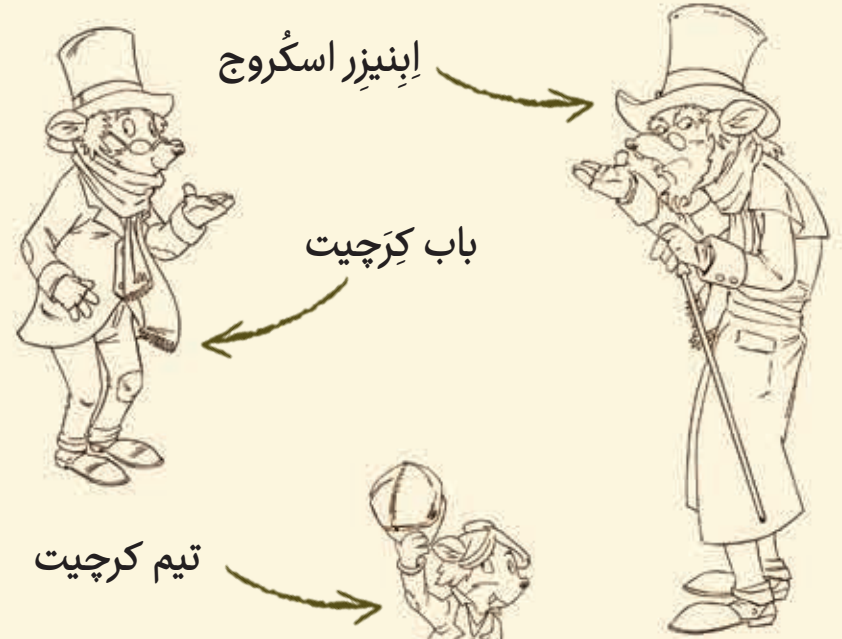
تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

www.hoopa.ir info@hoopa.ir





سرود کریسمس



پس به این فکر افتادم که یکی از شاه‌موش‌کارهای بزرگ ادبی را برای شما بازگویی کنم. اینیز اسکروج پیرموش بدخلق و ناخن‌خشکی است که تنها تفریحش پول‌درآوردن است. او نمی‌فهمد که چرا کسی باید از کارش بزند تا کریسمس را جشن بگیرد.

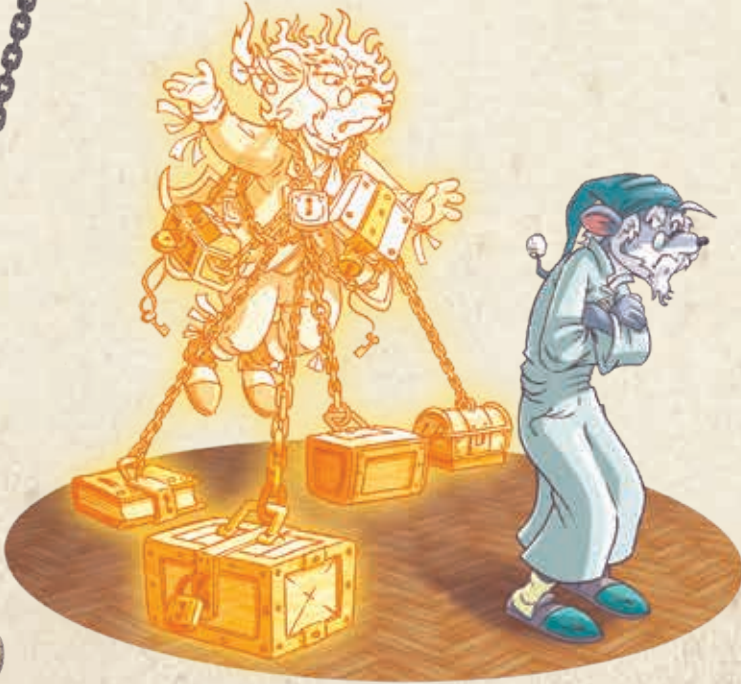
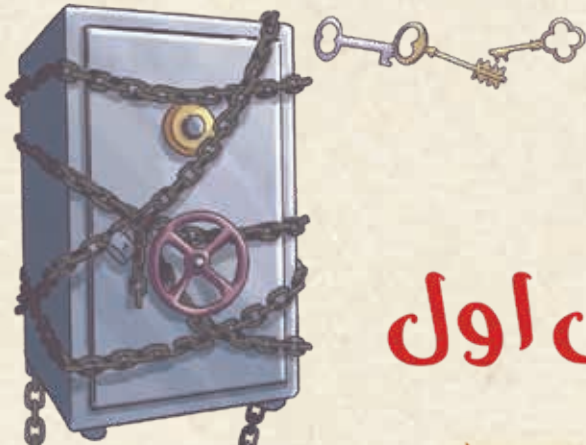
تا اینکه در یک شب کریسمس، اسکروج ماجراهای شگفت‌انگیزی را پشت سر می‌گذارد؛ تجربه‌هایی که شاید نظرش را عوض کنند. این داستان از آن قصه‌هایی است که هرگز فراموش نخواهید کرد!

جرویه استیلتن



دوستان موش‌موشی عزیزم!
عشق من به داستان‌های بزرگ خیلی وقت پیش آغاز شد، از وقتی که یک موشچه‌ی جوان بودم. ساعت‌ها و ساعت‌ها شاهکارهای ادبی جهان را می‌خواندم! آن کتاب‌ها من را به سفرهایی ماجراجویانه، شگفت‌انگیز و رمزآلود می‌بردند، به سرزمین‌هایی دور. کتاب‌خواندن نیروی تخیل من را به اوج می‌برد و آرزوی نویسنده‌شدن را هم به سرم می‌انداخت!

بخش اول



ابنیزر اسکروج

شرکت در مراسم عزاداری هیچ خوش حال نبود، مسائل مهم تری توی سرش وول می خورد، چیزهایی مثل کسب وکارش. شاید از این رفتار **سردش** تعجب کرده باشید، ولی کسب وکار برای ابنیزر اسکروج از هر پنیر و هر موشی مهم تر بود. اولین تصمیمی که اسکروج بعد از مرگ مارلی برای کسب وکارشان گرفت، به تابلوی بیرون دفترشان مربوط بود. روی تابلو نوشته بود: **اسکروج ومارلی**. و اسکروج تصمیم گرفت همان جوری بماند.

ولی نه به خاطر گرمی داشتن یاد و خاطره‌ی **رفیق** از دست رفته اش، نه! فقط به خاطر این تابلو را عوض نکرد که کسب وکارشان به آن اسم مشهور بود. اگر اسم شرکتشان را عوض می کرد، شاید مشتری هایش دیگر او را نمی شناختند و کلی پول از دست می داد.

اسکروج فقط یک چیز را بیشتر از عالم و همه‌ی موش هایش **دوست داشت**: **پول**! هیچ کس توی لندن به اندازه‌ی آن پیرموش ناخن خشک بلد نبود که پنی روی پنی بگذارد و پول جمع کند.

ابنیزر اسکروج

هیچ شک و تردیدی وجود نداشت، جیکوب مارلی از دنیا رفته بود و به دنیایی دیگر سفر کرده بود. مدارک فوتش را دکتر، دستیارش، مأمور کفن ودفن و ابنیزر اسکروج **امضا** کرده بودند.

وقتی امضای اسکروج پای کاغذ نشست، ماجرا **رسمی** شد. اسکروج شریک کسب وکار مارلی بود، مجری وصیت نامه اش و تنها وارث موش درگذشته.

خب، شاید خیال کنید اسکروج به خاطر از دست دادن شریکش **غمه** می خورد، ولی مارلی خیلی پیر بود و خیلی بیمار؛ به خاطر همین، با اینکه اسکروج از





ابنیزر اسکروج

قلب اسکروج به سختی فولاد بود و خودش به خسیسی و نظرتنگی و کِنِسیِ یک صدف؛ صدفی که می خواست مرواریدِ عزیزدردانه اش را فقط برای خودش نگه دارد.

سرمای درون اسکروج به شکل اخمی روی صورتش **یخ** بسته بود. لب هایش را به هم فشرده بود و دماغ چروکش را از قبل هم بیشتر چین داده بود. موهای سر و ابروهایش به سفیدی **پرفکک** بودند و سبیل و ریش هایش مثل یک ردیف قندیل نوک تیز از پوزه اش آویزان بودند.

اسکروج هر جا که می رفت، سرمایه اش را هم پخش می کرد، حتی توی اتاقی **گرم** که آتش تَرَق و تَرُوق در بخاری اش می سوخت. هر موشی بهش نزدیک می شد، این سرما را حس می کرد و یک قدم می رفت عقب، **می لرزید** و ژاکتش را محکم به خودش می پیچید.

توی دفتر کار اسکروج، اوضاع از همه جا **بدتر** بود. اسکروج هر روز تمام وقتش را آنجا می گذراند، حتی روزهای تعطیل؛ به خاطر همین، دفترش برای خودش یک پا **یخچال** بود! چون



ابنیزر اسکروج

اسکروج آن قدر ناخن خشک بود که هیچ پولی برای خریدن زغال و گرم کردن دفترش خرج نمی کرد.

بیرون، توی خیابان هم وضع همین بود. هیچ کس نمی رفت جلو که به اسکروج سلام کند، حتی پرنده هم سر راهش پر نمی زد. گداها هیچ وقت یک سکه هم ازش نمی خواستند، انگار می دانستند که هیچ وقت هیچ وقت یک ده سنتی هم از پنجه اش نمی افتد! حتی سگ ها هم وقتی اسکروج را می دیدند، افسارشان را می کشیدند و صاحبشان را از آن پیرموش دور می کردند.



ولی مگر این چیزها برای ابنیزر اسکروج مهم بود؟ نه، اصلاً! راستش از اینکه توی دفترش تنهایش بگذارند، حسابی سرکیف می شد. ساعت ها تنها می نشست و طلاهایش را می شمرد و دوباره می شمرد. راستش، خودش این جوری ترجیح می داد.

هفت سال از مرگ شریک تجاری اسکروج، جیکوب مارلی، گذشت. هفت سال می شد که تنها شده بود، ولی اسکروج تا

ابنیزر اسکروج

وقتی کپه ی سکه های طلایش **بزرگی و بزرگی تر** می شد، خیالش نبود.

زندگی برای اسکروج به سادگی می گذشت تا یک روز سرد دسامبر که اتفاق خیلی **غیرمنتظره ای** افتاد...

